

هجرت به سوی خدا

ولی خدا همان راه خداست؛ کسی که با او به سوی خدا مهاجرت کند، گشایش و عطایی عظیم می یابد، و خداوند به او همچون پیامبران علیهم السلام و فرستادگان عطا می فرماید؛ همانند مالک اشتر که صدها کیلومتر دورتر از علی بن ابی طالب علیه السلام بود، ولی شبانگاه می نشست و گریه می کرد. یارانش از او علت را می پرسیدند و او می گفت: می گریم، زیرا مناجات علی علیه السلام را می شنوم. آری، برای مالک درب ملکوت آسمان ها گشوده شد؛ همان طور که برای انبیا و مرسلین گشوده شده بود.

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن علیه السلام برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

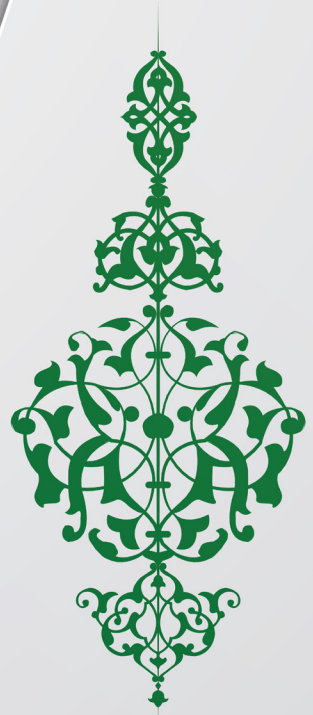
۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن را [خلافت] به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پیام آخر الزما

فهرست

- آیا شورای سقیفه تکرار خواهد شد؟..... ۳
- هدف خلقت | قسمت دوم..... ۶
- دوران تاریکی | قسمت دوم..... ۹
- هجرت به سوی خدا..... ۱۳
- منشأ تمدن سومری..... ۱۶
- پاسخ دکتر توفیق مغربی به شبهه گوساله..... ۱۷



هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۱۰، جمعه ۱۶ مهر ۱۴۰۰، ۱ ربیع الاول
۱۴۴۳، ۸ اکتبر ۲۰۲۱
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:
www.zamanezohoor.com



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

آیا شورای سقیفه تکرار خواهد شد؟

برخی بر این عقیده هستند که انصار مدینه به علت احساس خطر از سوی قریش و احتمال انتقام جویی آنان و ترس از اوضاع نابسامان مدینه پس از رحلت نبی ﷺ، قصد داشتند فقط برای شهر مدینه حاکم تعیین کنند، که پس از ورود عمر خطاب و ابوبکر و عامر بن عبدالله بن جراح (۲) مجادلات میان انصار و مهاجرین به تعیین جانشین رسول خدا ﷺ و غصب مقام ولایت انجامید! در حالی که خلافت و ولایت مسلمین از قبل به علی بن ابی طالب (علیه السلام) اعطا شده بود؛ هرچند بعضی از آنان از جمله حباب بن منذر و سعد بن عبادۀ مخالف نتیجه شورا بودند، و حتی برخی به شایستگی علی (علیه السلام) بر خلافت تأکید داشتند؛ از جمله منذر بن ابی ارقم و فضل بن عباس و پدرش (از معروفین بنی هاشم) که در شورا حضور داشتند و مخالف بیعت با ابوبکر بودند.

سرانجام آنچه نباید می شد شد و برخلاف سنت رسول خدا ﷺ و قرآن کریم، خلیفه مسلمین در شورای سقیفه انتخاب شد.

کسانی که با ابوبکر بیعت کردند دلیل انتخاب خود را نزدیکی وی به رسول خدا ص می دانستند؛ اما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پاسخ آن ها را به زیبایی بیان فرمود تا حجت بر آنان تمام شود و بهانه ای برای بدعت خود نداشته باشند.

حذیفه بن یمان و جابر انصاری از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند که فرمود:

«ای وای بر امت من، ای وای بر امت من از شورای کبری و شورای صغری.»

درباره این دو شورا از آن حضرت سؤال شد. فرمود:

«شورای کبری، شورایی است که بعد از وفات من در شهر من تشکیل می شود برای غصب خلافت برادرم و غصب حق دخترم؛ و اما شورای صغری در غیبت کبری در زورا تشکیل می شود، برای تغییر دادن سنت و تبدیل احکام من.» (۱)

بعد از وقوع اکثر علائم ظهور، منظور از شورا (انتخابات) در زمان حال چیست؟

انتخاباتی که در زمان ظهور اتفاق می افتد چه وجه شباهتی با شورای سقیفه دارد؟!

قبل از بررسی این فتنه در زمان ظهور، ابتدا توضیح مختصری برای شورای سقیفه ارائه می دهیم.

پس از رحلت نبی اکرم ﷺ در سال یازدهم هجری در حالی که برخی اصحاب و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حال تدارک مراسم تدفین بودند، شماری از انصار به رهبری سعد بن عبادۀ در محلی به نام «سقیفه بنی ساعده» گرد هم آمدند تا رهبر خود را پس از رسول اکرم ﷺ انتخاب کنند؛

سید احمد الحسن (علیه السلام):

واقعه معروف «الدار: خانه» اتفاق افتاد و پیامبر ﷺ بعثت و نبوت خود را به نزدیکانش ابلاغ و همان روز به فرمان خداوند سبحان و متعال وصی و وزیر و جانشین خود را در زندگانی و پس از مرگش - علی بن ابی طالب (علیه السلام) - را معین فرمود.

(گوساله، جلد ۱، مبحث محمد دعوت کننده به سوی خدا در مکه)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«من از شما به خلافت سزاوارترم. من با شما بیعت نخواهم کرد و شما سزاوارترید که با من بیعت کنید. شما خلافت را از انصار گرفتید، و به قرابت و نزدیکی با رسول خدا بر آنها احتجاج کردید و به آنها گفتید چون ما به پیامبر نزدیک‌تریم و از اقربای او هستیم به خلافت سزاوارتر از شما هستیم، و آنها نیز بر همین اساس، پیشوایی و امامت را به شما دادند. من نیز با همان امتیاز و خصوصیت که شما بر انصار احتجاج کرده‌اید با شما احتجاج می‌کنم (یعنی همان قرابت و نزدیکی با رسول خدا) پس اگر از خدا می‌ترسید با ما از در انصاف درآیید و همان را که انصار برای شما پذیرفتند شما نیز برای ما بپذیرید، وگرنه دانسته به ستم و ظلم دست زده‌اید.» (۳)

تلنگر

کسانی شورای سقیفه را تشکیل دادند که همواره دوشادوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگ‌ها حضور داشتند و افراد شناخته شده‌ای در کارزار اسلام بودند و مردم آنها را علمای دین می‌پنداشتند و همین امر شبهه عظیمی در دین و مسلمانان به وجود آورد که تاکنون ادامه دارد. نفاق همان شکافی بود که ابلیس از آن وارد شد و غفلت و جهالت مسلمانان چاشنی آن شد تا انتخاب حاکم توسط خدا تغییر کند و به انتخاب مردم در شورا مبدل شود!

متأسفانه شباهت این دو شورا به اینجا ختم نمی‌شود! همان طور که بسیاری از علمای زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستشان به شورای سقیفه آلوده شد در زمان کنونی نیز بسیاری از علمای شیعه به دموکراسی آمریکایی برای تعیین حاکم مسلمین مهر تأیید زده‌اند و حتی برخی شرکت در انتخابات را واجب شرعی دانسته‌اند، و نه در کلام بلکه در عمل، خود را از حجت خدا بی‌نیاز کرده‌اند! فقط بهانه‌ها تغییر کرده است، آنها علی (علیه السلام) را به علت جوانی کنار گذاشتند و اینان غیبت امام مهدی (علیه السلام) را دلیل موجه برای خود دانستند. (۶)

حضرت زهرا (علیها السلام) مظهر مبارزه با شورا

چه نیازی است وقایعی را که بر دخت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گذشت مجدد تکرار کنیم؟ در حالی که علمای بی‌عمل آن را به خوبی در منابر و آثار خود بازگو کرده‌اند، و توجه ندارند که خود باعث تازه شدن زخم کهنه حضرت زهرا (علیها السلام) شدند.

حضرت زهرا (علیها السلام) در بخشی از خطبه فدکیه فرمودند: «... و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیا و آرامگاه اصفیا را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر شد، و جامعه

شورا (انتخابات) در زمان ظهور

اینکه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هشدار جدی درباره تشکیل مجدد شورا در زورا داده است، نشان‌دهنده انحرافی دوباره، این بار در میان شیعیان است؛ زیرا بعد از خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شیعیان، تحت امر هیچ خلیفه و حاکمی نمی‌رفتند و حق حکومت و ولایت را فقط مختص حجت معصوم خدا می‌دانستند؛ از این جهت شیعیان را «رافضی» (۴) خطاب می‌کردند.

سید احمد الحسن یمانی (علیه السلام) می‌فرماید:

«منظور از شورای صغری، همان انتخاباتی است که در عراق صورت گرفت و زورا نیز یکی از نام‌های بغداد

است...» (۵)

طبیعتاً دموکراسی (انتخابات) در جهت انتخاب حاکم مسلمین و دادن حق ولایت به وی، تفاوت چندانی با شورای سقیفه ندارد؛ مخصوصاً زمانی که متوجه می‌شویم شیطان بزرگ و دجال اکبر یعنی آمریکا مبتکر و مبلغ آن است!

نقشه همان نقشه و پیکر همان پیکر است که ابلیس در زمان کنونی آن را برای مقابله با قائم (علیه السلام) تدارک دیده است.

سید احمد الحسن (علیه السلام):

قریش حتی در موسم حج نیز آن حضرت [محمد (صلی الله علیه و آله)] را آسوده نمی‌گذاشتند؛ بلکه مردمان را وادار به تکذیب و تمسخر ایشان می‌کردند و آن حضرت با آنان با تسامح و صبر مقابله می‌نمود. (گوساله، جلد ۱، مبحث محمد دعوت‌کننده به سوی خدا در مکه)



را می‌کوبد و همچون مادرش فاطمه زهرا علیها السلام وصیت شب وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را فریاد می‌زند، و به تنهایی پرچم حاکمیت خدا را به دوش می‌کشد و مسلمانان را از شورای کبری و صغری بازمی‌دارد؛ آیا یاریگری هست؟

منابع:

۱. مناقب العترة، و مائتان و خمسون علامة، ص ۱۳۰.
۲. از صحابه و یاران نزدیک ابوبکر و عمر و از مهاجرین بود، در غزوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و نقش مهمی در بیعت گرفتن برای ابوبکر داشت.
۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، مكتبة آية الله المرعشي، ج ۶، ص ۱۱.
۴. کلینی در اصول کافی از امام جعفر صادق نقل می‌کند سابقه رفض به قوم موسی بازمی‌گردد که از ضلالت فرعون رفض (رد) کردند؛ پس همان طور بر شیعیان اطلاق شده، چنان که شر را رفض و رد کردند. اصول کافی، ج ۸، ص ۳۴.
۵. پاسخ‌های روشن‌گرانه، ج ۴، پرسش ۳۸۲.
۶. سید احمد الحسن یمانی علیه السلام در کتاب عقاید اسلام، با قرآن و روایات اثبات می‌کنند که علت غیبت، عدم وجود قابل و در خطر بودن جان امام علیه السلام است و بهانه‌قراردادن غیبت برای تشکیل حکومت اسلامی و ولایت‌دادن به شخص غیرمعصوم باطل است.
۷. ابن‌قتیبه، الامامة والسياسة، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، مكتبة آية الله المرعشي، ج ۶، ص ۱۳.

دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته، و پست‌رتبه‌گان با قدر و منزلت گردیده، و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه‌هایتان پیامد، و شیطان سرخویش را از مخفیگاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخ‌گوی دعوت او هستید، و برای فریب‌خوردن آماده‌اید. آنگاه از شما خواست قیام کنید، و مشاهده کرد به آسانی این کار را انجام می‌دهید. شما را به غضب واداشت، و دید غضبناک هستید؛ پس بر شتران دیگران نشان زدید، و بر چیزی که سهم شما نبود وارد شدید. این در حالی بود که زمانی نگذشته بود، و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود، و جراحات التیام نیافته، و پیامبر به قبر سپرده نشده بود. بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید. آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید، و به راستی جهنم کافران را احاطه نموده است...»

امام علی علیه السلام پس از سقیفه، شب‌ها دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را با مرکب به خانه‌ها و محافل انصار می‌برد و یاری می‌خواست اما در پاسخ می‌گفتند: «ای دختر پیغمبر! با ابوبکر بیعت کرده‌ایم. اگر علی جلوتر آمده بود، از او عدول نمی‌کردیم» علی علیه السلام نیز جواب می‌داد: «آیا پیغمبر را دفن نکرده، درباره خلافت نزاع می‌کردم؟» (۷)

حال پس از سال‌ها سید احمد الحسن یمانی علیه السلام وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام به سوی مردم آمده و درهای آنان



آیا یاریگری هست؟

سید احمد الحسن علیه السلام:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه اقدام به تشکیل جامعه اسلامی مبتنی بر دستورات شریعت مقدس خداوند نمود.

(گوساله، جلد ۱، مبحث پس از هجرت چه شد؟)



هدف خلقت

قسمت دوم

تفسیر پولس، این شباهت را تصریح می کند که انسان در قدوسیت و عدالت، مانند او خلق شد. (افسس، فصل ۴، آیات ۲۲ تا ۲۵)

هدف اول: خدا به این دلیل به آفرینش مبادرت ورزید که جلال خود را نشان دهد. (تورات: مزمور باب ۸ / ۱ و باب ۱۹ / ۱؛ اشعیا باب ۴۵ / ۵)

هدف دوم: خداوند مبادرت به آفرینش کرد تا جلال بیابد (به واسطه عبادت و توصیف بندگان) (تورات: اول تواریخ باب ۱۶، آیه ۲۹؛ مزمور باب ۲۹، آیه ۱۲؛ ارمیا باب ۱۳، آیه ۱۶، رومیان باب ۱۵، آیات ۶ و ۹)

هدف آفرینش در نظر اهل سنت نظر فخر رازی:

سعادت برتر در دنیا، کمال قوای نفس ناطقه در سایه معرفت حق تعالی و بندگی اوست.

رازی می گوید: «کمال قوه نظری نفس ناطقه، نیل به معرفت خدا و حب و عبادت و طاعت اوست و شرط رسیدن به آن نیز معرفت به خداست». (رازی، ۱۴۰۱: ۱۷ / ۱۸۸)

«کمال قوه عملی نفس، حاصل شدن ملکه ای برای نفس ناطقه است که به سبب آن انسان بر انجام تمام اعمال پسندیده، توانا می شود و از لذات بدنی متنفر گشته، به لذات روحانی واقعی راغب می شود.» (زرکان، ۱۹۶۳: ۵۹۰)

نظر ابن عربی

او می گوید: «خدا می خواست از راه شناخت حادث،

در قسمت قبل مقدمه ای در باب هدف خلقت تقدیم شما بزرگواران شد و از آنجا که موضوع مقاله (هدف خلقت) در همه ادیان الهی مطرح و توسط مفسران آن ها تفسیر شده، ما نیز در اینجا به اختصار مطالبی را از ادیان مختلف توحیدی و برخی تفسیرهایشان نقل و بررسی می کنیم:

هدف خلقت در دین یهود و مسیحیت

قبل از ورود به بحث ذکر این نکته ضروری است که تقریباً مطلب چشم گیری در زمینه آفرینش انسان و هدف از آن، در اناجیل چهارگانه موجود، یافت نمی شود؛ از همین رو می بینیم متکلمان مسیحی به تورات استناد کرده و مطالب آن را می پذیرند؛ به همین دلیل، ما نظر دین یهود و مسیحیت را به عنوان مطلبی واحد ذکر می کنیم.

(جهان خلقت با اشتیاق تمام در انتظار ظهور پسران خداست؛ زیرا خلقت تسلیم بطالت شد؛ نه به خواست خود، بلکه به اراده او که آن را تسلیم کرد، با این امید که خود خلقت نیز از بندگی فساد رهایی خواهد یافت و در آزادی پر جلال فرزندان خدا سهیم خواهد شد). رومیان، فصل ۸، آیات ۱۹ تا ۲۱)

کتاب مقدس هم به مانند قرآن، آفرینش انسان را تجلی رحمت خداوند می داند و او را «شبهه خداوند» و به تعبیر قرآن، خلیفه و جانشین خدا می داند. در کتاب عهد عتیق (تورات) می گوید: (پس خدا آدم را به صورت خود آفرید). (سفر پیدایش، فصل ۱، آیه ۲۷)

سید احمد الحسن (علیه السلام):

پیامبر ﷺ در مدینه از کلمه لا اله الا الله آغاز نمود تا به تدبیر مسائل جامعه و اداره مردم در آنچه صلاح و کمال ایشان در آن است، منتهی شد. (گوساله، جلد ۱، مبحث پس از هجرت چه شد؟)



زیادی دارد که برخی از آن‌ها را از تفسیر المیزان، با ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ارائه می‌کنیم.

۱. خداوند متعال می‌فرماید: **(مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ، وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُظْهِرَكُمْ) (خدا نمی‌خواهد بر شما تنگی و مشقت قرار دهد؛ بلکه می‌خواهد شما را [از آلودگی‌ها] پاک کند).** (مائده، ۶)

خداوند متعال در این فرمایش خود اعلام کرد نقطه‌نهایی هدف از خلقت انسان‌ها، همان تشریع دین و به دنبالش تطهیر الهی است؛ و این کمال انسانی مانند سایر کمالات که خدا و عقل به‌سوی آن دعوت می‌کنند چیزی نیست که تمامی افراد به آن برسند، و جز افرادی مخصوص به آن دست نمی‌یابند؛ هرچند از همه بشر دعوت شده تا به‌سوی آن حرکت کنند؛ پس تربیت یافتن با سیره دینی تنها در افرادی مخصوص به نتیجه می‌رسد، و آنان را به درجه کامل از طهارت نفس می‌رساند، و ما بقی را به بعضی از آن درجات می‌رساند که البته برحسب اختلاف مردم در استعداد، آن درجات نیز مختلف است.

اما تنها راه رسیدن انسان‌ها به این هدف این است که نفس انسان را به انسان بشناساند، و به این منظور او را در ناحیه علم و عمل تربیت کنند. در ناحیه علم به این صورت که حقایق مربوط به او را از مبدأ گرفته تا معاد به او تعلیم دهند، تا هم حقایق عالم، و هم نفس خود را، که مرتبط با حقایق و واقعیات عالم است بشناسد و در این صورت شناختی حقیقی نسبت به نفس خود می‌یابد. (ر.ک: ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۸۹)

۲. غرض اصلی از خلقت انسان، عبادت (رسیدن به مقام عبودیت) است.

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا بپرستند). (ذاریات، ۵۶)

اما برای رسیدن به این مرتبه، اهداف میانی دیگری نیز وجود دارند مثل امتحان؛ یعنی خدا انسان را خلق کرده تا او را امتحان کند.

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ) (آن‌کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است). (ملک، ۲)

اما امتحان، غرض اصلی نیست؛ بلکه برای این است که انسان‌ها استعدادهای خود را بروز دهند و خوب و بد از همدیگر شناخته شوند: «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ». و عده‌ای به مقام عبودیت برسند که آن‌ها هدف اصلی خلقت‌اند. (ر.ک: ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۲۲۵)

شناخته شود تا مراتب شناخت کامل گردد و هستی به وجود حادث، کامل شود؛ اما ممکن نیست چیزی جز خودش را یا همانندش را بشناسد؛ پس ناگزیر آن موجود حادثی که خدا او را برای آگاهی به خودش، ایجاد می‌کند، باید به‌صورت موجودش باشد، برای اینکه مانند او شود. پس انسان کامل، هرچند از لحاظ اشخاص، افزون بر یکی باشد، حقیقتی است یگانه. پس اگر در جهان کسی به‌صورت حق نمی‌بود، مقصود از آگاهی به حق، یعنی علم حادث، حاصل نمی‌شد؛ چنان‌که خدا خود می‌گوید گنجی بودم ناشناخته؛ دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم و به ایشان شناسانده شدم و مرا شناختند. بدین‌سان، خدا خود را گنجی می‌نامد. گنج هم گردآمده و نهفته در چیزی است.»

(ابن عربی، محمد، ج ۳، ص ۲۶۷، الفتوحات المکیه، بولاق، ۱۲۹۳ق)

هدف آفرینش در دیدگاه شیعیان

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مکارم شیرازی

دفتر مکارم شیرازی درباره هدف از خلقت این‌گونه می‌گوید: برای یافتن پاسخ این سؤال، باید روی واژه «عبد» و «عبودیت» تکیه کرد، و به تحلیل آن‌ها پرداخت. «عبد» از نظر لغت عرب، به انسانی می‌گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست. در برابر او مالک چیزی نیست، و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد؛ و به تعبیر دیگر، «عبودیت» آن‌گونه که در متون لغت آمده اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است، و به همین دلیل، تنها کسی می‌تواند معبود باشد، که نهایت انعام و اکرام را کرده است، و او کسی جز خدا نیست. بنابراین «عبودیت»، نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداست. «عبودیت»، نهایت تسلیم در برابر ذات پاک اوست. «عبودیت»، اطاعت بی‌قید و شرط و فرمان‌برداری در تمام زمینه‌هاست. و بالاخره «عبودیت» کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق، نیندیشد، جز در راه او گام برندارد، و هرچه غیر اوست فراموش کند، حتی خویشتن را! و این است هدف نهائی آفرینش بشر، که خدا برای وصول به آن، میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده، و نتیجه نهایی‌اش نیز غرق شدن در «اقیانوس رحمت» اوست.

نظر مرحوم طباطبایی

مرحوم طباطبایی در باب غرض خلقت آدمی صحبت‌های

سید احمد الحسن علیه السلام:

زمین خدا و راه خدا همان حجت بر خلق است؛ پس امام، راه هجرت به خداوند است، حتی نزدیک‌ترین راه رسیدن به خداوند است.

(پاسخ‌های روشنگرانه، جلد ۱، پرسش ۲۰)





اما جا دارد سؤالی مطرح شود شاید نشانه‌ای باشد برای خردمندان.
 بعد از مطالعه دیدگاه علما و متکلمان مذاهب مختلف باید به این نکته توجه داشته باشید خداوند حقیقتی است که انسان از وصف و رسیدن به شناخت او عاجز است و این کمال معرفت است؛
 پس عنایت و نهایت آفرینش و بالأخص خلقت نوع بشر، عبادت خداوند عزوجل است.
 به راستی آنچه این متون و تفاسیر در خصوص هدف خلقت بیان داشته‌اند پاسخ‌گوی تحیر بشر است و می‌تواند انسان هوشمند امروزی را اقناع کند؟
 به نظر شما برای رسیدن به پاسخ این سؤال بهتر نیست تفسیری از آل محمد علیهم‌السلام را درباره هدف از خلقت انسان یادآور شویم، آنگاه با مقایسه این تفاسیر پاسخ سؤالمان را بیابیم؟
 خاضعانه به سوی کلام وصی و فرستاده امام مهدی علیه‌السلام می‌رویم تا از یمن سخنان گهربار و چشمه علم بی‌بدیشان سیراب شویم.
 باماهمرا باشید...

سید احمد الحسن علیه‌السلام:

هنگامی که امام حسن علیه‌السلام مجبور به کنار گذاشتن شمشیر می‌شود، جنگ نوینی را با معاویه آغاز می‌کند؛ این بار، جنگی فرهنگی که هدف از آن آماده‌سازی امت برای قیام حسین علیه‌السلام و... است.

(گوساله، جلد اول)



دوران تاریکی

آیا ما نیز همچون اروپا از دوران تاریکی

خارج خواهیم شد؟

قسمت دوم

نفع عقل و مصلحت آن نیست؛ زیرا عقل قاضی‌ای نیست که با سخن او، هر گمان و ادعایی پایان پذیرد؛ زیرا ما با فطرت و احساس خود، تمایل داریم بسیاری از نتایج منطقی‌ای را که عقل به آن می‌رسد رد کنیم، و هیچ توجیهی وجود ندارد تا آن چیزی را که احساس و فطرت من به من دیکته می‌کند کنار گذاشته و آن چیزی را بشنوم که عقل منطقی به تنهایی بر من املا می‌کند؛ زیرا این عقل، جدیدتر از آن میل غریزی بوده و ساختار آن، ضعیف‌تر است.

سپس دورانت در توضیح کلام او می‌گوید:

«این چیزی است که ژان ژاک روسو به آن فراخواند؛ کسی که به تنهایی در فرانسه با مادی‌گرایی جنگید و با الحادی که ثمره عصرهای روشن‌فکری بود به مقابله پرداخت.» (داستان فلسفه)

روسو در رویارویی با تشکیک و الحادی که به‌طور کلی در اروپا و به‌طور خاص در فرانسه به‌صورت قدرتمندانه رشد می‌کرد، غیرتمندانه از دین و ایمان دفاع نمود؛ ولی آیا این موضع‌گیری قدرتمند و ارزشمند سبب شد تا از قلع و قمع شخصیت‌های دینی در امان بماند؟ پس از آنکه وی دو کتاب خود یعنی «پیمان اجتماعی» و «امیل»

قرن هفدهم میلادی به پایان رسید و قرن هجدهم شروع شد و همراه با آن، موجی قوی و سرکش از مادی‌گرایی و الحاد پدید آمد. فرانسه با رهبری رهبر الحاد در آن زمان، فیلسوف «دی هولباخ» (۱۷۲۳-۱۷۸۹) مرکز اصلی فکر مادی الحادی در آن قرن بود. این فیلسوف نزد افراد هم‌عصر خود، به دلیل حملات شدید بر دین و ایمان به خداوند، «دشمن شخصی خدا» لقب گرفت! و دور او را شاگردان و یارانی گرفته بودند که به الحاد مشهور بودند؛ مانند فیلسوف فرانسوی «دینیس دیدرو» (۱۷۱۳-۱۷۸۴)، «ژاک آندریه تزیون» (۱۷۳۸-۱۸۱۰)، «کلود آدریان هلفتیوس» (۱۷۱۵-۱۷۷۱) و دیگران.

حملات شدید و تندی بر دین و ایمان انجام شد و از همه اشتباهات و نقطه‌ضعف‌های شخصیت‌های دین و مراکز دینی، برای مخالفت با هر اندیشه‌ای که با دین و خدا مرتبط بود، سوءاستفاده شد. از مشهورترین فیلسوفانی که در قرن هجدهم در برابر الحاد ایستاد «ژان ژاک روسو» (۱۷۱۲-۱۷۷۸) بود. او صاحب کتاب مشهور «پیمان اجتماعی» است و فیلسوف تاریخ‌دان «دورانت» خلاصه اندیشه روسو را در رویارویی با مادی‌گرایی، چنین معرفی می‌کند: «اگر عقل با دین مخالف باشد این به

سید احمد الحسن علی‌ه‌السلام:

پیامبر ﷺ در مکه، شهر ام‌القری مبعوث شد؛ شهری که مردم به‌سوی حج می‌گزارند؛ شهری که تمثیل مرجعیت دینی احناف (بکتابستان) به شمار می‌رفت. (گوساله، جلد ۱، مبحث محمد دعوت‌کننده به سوی خدا در مکه)

ÉMILE OU DE L'ÉDUCATION

PAR
J.-J. ROUSSEAU

NOUVELLE EDITION

REVUE AVEC LE PLUS GRAND SOIN D'APRÈS LES MEILLEURS TEXTES



PARIS
LIBRAIRIE GARNIER FRÈRES
6, RUE DES SAINTS-PÈRES, 6

را در خصوص تربیت منتشر کرد، شخصیت‌های دینی، با پشتیبانی حاکمیت، حملات سختی را علیه او آغاز کردند؛ به این بهانه که کتاب‌های روسو با تعالیم و عقاید دین مسیحی مخالف است؛ مخصوصاً نظریه دین اجتماعی که در کتاب او (پیمان اجتماعی) آمده بود. با حاکمیت و تأثیر پایگاه دینی فاصله داشت؛ همچنین آنچه در کتاب تربیتی او (امیل) آمده، مبنی بر اینکه انسان بر اساس فطرت، پاک و خوب، زاده می‌شود، مخالف تعالیم کلیسا بود که می‌گوید انسان در حالی به دنیا می‌آید که گناه را بر دوش دارد. روسو با آن‌ها به بحث پرداخته و می‌گفت این عقیده به صورت واضح در انجیل بیان نشده است، ولی این برایش سودمند نبود و گوش شنوایی پیدا نکرد؛ زیرا تفسیر و تعالیم انجیل منحصر از مردان دین شنیده می‌شد!

دستور بازداشت روسو صادر شد و او ناچار شد از فرانسه به سوئیس فرار کند. دستور دادند کتاب‌های او (پیمان اجتماعی و امیل) سوزانده شده و از چاپ و استفاده و خواندن آن‌ها جلوگیری شود، و هرکس نسخه‌ای از این دو کتاب را داشت به مجازات سخت تهدید می‌شد. روسو آواره و فراری از شهری به شهر دیگر و منزلی به منزل دیگر می‌رفت، و تا آخر عمر همراه با ترس و فقر زندگی کرد.

کتاب «امیل» کتابی کوچک و فقط دارای ۲۹ صفحه بود، ولی زمین را زیر پای مردان دین لرزاند؛ تا آنجا که رئیس اُسقف‌های پاریس را در سال ۱۷۶۲ واداشت تا نامه‌ای در خصوص برائت از روسو و کتابش به روحانیون نوشته و برای مردم قرائت کنند؛ در انتهای آن نامه آمده بود:

«پس از مشورت با چند نفر که به پرهیزکاری و حکمت معروف بودند و پس از تضرع با اسم پاک خداوند، این کتاب را محکوم می‌کنیم؛ زیرا دارای تعالیمی ناگوار است و می‌تواند قانون طبیعی و پایه‌های دین مسیحی را دگرگون کند و اصولی متناقض با تعلیم انجیل‌های رایج دارد و می‌کوشد امنیت دولت‌ها را از بین ببرد و خیال انقلاب علیه پادشاهی و سلطنت در سر دارد؛ همچنین به این دلیل که دربردارنده ادعاهای باطل و دروغ بسیار زیادی است که از روی کینه‌توزی به کلیسا و مسئولان آن نسبت داده شده... از این رو، نسبت به مطالعه این کتاب یا نگهداری آن، صراحتاً به همه کشیشانمان هشدار می‌دهیم؛ در غیر این صورت گرفتار مجازات سخت می‌شوند.» (داستان تمدن)

کتاب «امیل»

سید احمد الحسن رحمته الله علیه:

او [محمد صلی الله علیه و آله] مبعوث شد تا اصلاح را از مرکز دینی در «جزیره العرب» آغاز کند؛ مرکزی که مدت‌های

مدید دست به گریبان فساد در عقاید و احکام بود.

(گوساله، جلد ۱، مبحث محمد دعوت‌کننده به سوی خدا در مکه)



را که کردند داشته باشم.» (منبع قبلی)
فیلسوف دوران ت در کتاب خود (داستان تمدن) و در توضیح این سخن روسو، می گوید: «ولی آن ها برای او مجسمه هایی ساختند. بله برای او مجسمه ساختند و نام او عالم گیر شد و متفکران و مردم به او عشق ورزیدند، و کتاب های او تا به امروز انجیل های سیاست و جامعه شناسی شده است؛ اما پس از چه چیزی؟! پس از آنکه مُرد و پس از آنکه زندگی خود را در آوارگی و سرگردانی گذراند و مردم او را با سنگ زدند و تهمت های زیادی به او زدند (دشمن مسیح، کفر، الحاد، انحراف و فساد) و دیگر تهمت های آشکاری که روحانیون و کشیشان و پیروان آن ها عادت دارند تا به هر کس که مخالف آن ها است یا حاضر نیست به همه سخنان آن ها تن دهد بزنند!»
همه این ها برای زان ژاک روسو رخ داد زیرا به آن ها گفت من شاگرد مسیح هستم و انجیل، کتاب من است و شاگرد کشیشان نیستم و به تفسیرهای آن ها از دین و انجیل پایبند نیستم.



پس از تمامی قلع و قمع ها و ایجاد رعب و وحشتی که به دنبال دفاع از خداوند و دین در حق روسو روا داشته شد، وی درباره تأسف و رنج خود این گونه سخن می گوید:

«چه بگویم؟ قلب من نگران است و دستانم می لرزد و قلم از آن می افتد و باید سکوت کنم... و لازم است سخت ترین اندوه های خود را با تلخی در تنهایی بیان کنم. این مردی است که در قرن مشهور به فلسفه و عقل و انسانیت، جرئت کرد از قضیه خداوند دفاع کند و او مردی است که آواره شد و از شهری به شهر دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر رانده شد بدون آنکه به فقر او توجه شده یا نسبت به بیماری های او دلسوزی بشود.»

وی در واکنش به متهم شدنش به کفر و الحاد و دشمنی با دین، به تمسک بر ایمان و عقیده اش تأکید کرده است و می گوید:

«من مسیحی هستم، یک مسیحی با اخلاص، و این بر اساس تعالیم انجیل است؛ نه یک مسیحی که شاگرد کشیشان است، بلکه شاگرد مسیح هستم.»

سپس اضافه می کند: «من خوشبختم که در مقدس ترین و عاقلانه ترین دین در زمین، به دنیا آمدم؛ همچنان به صورتی جداناپذیر، به ایمان پدرانم گرایش دارم؛ و من نیز همانند آن ها، برای ایمان خویش، قواعدی را از آیات کتاب مقدس و از عقل می گیرم.» (منبع قبلی)
روسو با مطالبه انصاف و آزادی عقیده، و در دفاع از کتابش (امیل) طی سخنانی دردناک چنین نوشته است:

«خطاهایی مرتکب شده ام؛ نه، بلکه همواره خطا کار بوده ام؛ حال آیا شفاعتی وجود ندارد نسبت به کتابی که انسان در هر قسمتش و حتی در اشتباهات و زبانی که ممکن است در آن باشد محبت صادقانه نسبت به خوبی ها و غیرت نسبت به حق را حس می کند؟! کتابی که تنها آرامش و لطف و صبر و دوستی نظم و اطاعت از قوانین در همه چیز حتی در امر دین را اشاعه می دهد. کتابی که در آن، بر قضیه دین به صورتی زیبا تأکید می شود و در آن، مکارم اخلاق، بسیار محترم است و شر را به عنوان حماقت و فضیلت را یک چیز دوست داشتنی برای انسان ها ترسیم می کند ... آری، من نمی ترسم بگویم که اگر در اروپا یک حکومت درخشان حقیقی وجود داشت، برای نویسنده کتاب امیل گرامیداشت علنی برگزار می کرد و برای او مجسمه ای می ساخت، ولی آگاهی زیاد من به انسان، مانع آن می شود که انتظار چنین تقدیری داشته باشم؛ اما آن ها را به اندازه های نشناخته بودم تا انتظار کاری

سید احمد الحسن علیه السلام:

پیامبر اکرم ﷺ با شریعت اسلام که اصلاح کننده ای برای دین حنفت و منسوخ کننده ای برای برخی احکامش بود، مبعوث شد.

(گوساله، جلد ۱، مبحث محمد دعوت کننده به سوی خدا در مکه)

این ها را گفتیم تا بدانیم

در هر دوره و مکانی با اصلاحگران و متفکرین مبارزه می شود؛ نه به دلیل کفر یا بدعت یا الحاد؛ بلکه به دلیل مخالفت با اجتهاد روحانی یا پاپ یا فقیه؛ و خداوند در خلقتش شئونی دارد!

شاید بیشتر مردم به دانشمندانی مانند اسپینوزا و روسو و دیگران از جهت برخی اندیشه ها و تفکرات علمی و فلسفی و اجتماعی آنان نگاه می کنند؛ اندیشه هایی که محل بحث و مناقشه است، یا آن ها را فیلسوفانی دشمن دین به شمار می آورند! و گویا ما هنوز با چشم کلیسای قرون وسطا نگاه می کنیم و گویا تسلط مردان دین هنوز در عقل های ما حاکم است و به پیروی و تقلید از آن ها، همان کسانی را شیطان می دانیم که آن ها می دانستند و گویا خداوند فقط به این دلیل به ما عقل داده که ما را به آن چیزی وصل کند که در عقل های روحانیون و راهبان هر زمان است!

برای آنکه در برابر دیگران، منصفانه و آزادانه تصمیم و موضع گیری کنیم، لازم است نگاهی بی طرفانه و همه جانبه به موضوع داشته باشیم. این علما و فلاسفه در تنگنا و رنج زیادی به سر می بردند. رنجی که فقط فردی توان رهایی از آن را پیدا می کند که خدا او را حفظ کرده باشد. آری، آن ها در دورانی می زیستند که از جهات مختلفی با تلاطم امواج روبه رو بود؛ از سویی در دوران آن ها قدرتمندترین موج تشکیک نسبت به دین و ایمان وجود داشت که در موجی قوی از مادی گرایی و الحاد متبلور می شد و از سویی دیگر، مصیبت پایگاه دینی و پیروانش در آن زمان وجود داشت؛ زیرا دین را به صورتی نفرت انگیز و چرکین و بلکه گاه خنده دار معرفی می کردند؛ در حقیقت رفتار و روش شخصیت های دینی در آن دوران برای دین حتی از الحاد و مادی گرایی نیز زیان بارتر و بدتر بود؛ بلکه

شاید سبب اصلی در تغییر موضع بیشتر فیلسوفان به شک والحاد، رفتار و تفکر کلیسا و شخصیت های آن، در آن زمان بود؛ چراکه آن ها در عمل، گردنه ای سخت در راه مردم به سوی دین الهی حقیقی بودند.

از این رو می بینیم فیلسوفان آزاده، وظیفه خود را در نقد دین تقلیدی معاصر خودشان انجام دادند و نسبت به خطر موضع گیری و پیشامد تأسف بار کاملاً آگاه بودند؛ با وجود آنکه در زمان آن ها پیامبر مرسل و امام ظاهری نبود. آری پایگاهی وجود داشت که خود را نماینده آسمان می دانست، ولی با تأسف فراوان، دین را کاملاً وارونه کرد. در قرن هفدهم و هجدهم در خصوص نفوذ کلیسا به شکل قابل ملاحظه ای ورق برمی گردد؛ ولی همچنان در حد و اندازه ای بود که بیشتر فیلسوفان را وادار می کرد کتاب های خود را با نام های مستعار یا نام دانشمندان وفات یافته منتشر کنند، تا از خشم شخصیت های دینی و نیز حاکمان در امان بمانند؛ ولی به هر صورت، عرصه ای از آزادی برای نقد دین تقلیدی وجود داشت و فیلسوفان مؤمن و ملحد به شکل برابر از آن بهره می بردند تا دین کلیسا و رفتار شخصیت های دینی را نقد کنند؛ تا آنجا که کار به استهزا و مسخره کردن رسید!

فیلسوف فرانسوی «ولتر» (۱۶۹۴-۱۷۷۸) از بارزترین و مشهورترین فیلسوفان قرن هجدهم بود که زندگی خود را در رویارویی با دو بحران و فاجعه در زمان خود گذراند: فاجعه اول، کلیسا و فاجعه دوم، بی خدایی!

آنچه ولتر را متمایز می کند دفاع او از آزادی بیان و فکر و عقیده بود و قانونی که بنا گذاشت او را مشهور کرد: «من در یک کلمه از آنچه گفتم با تو اتفاق ندارم؛ ولی من از حق تو در سخن و آزادی بیان و افکار تا زمان مرگ دفاع می کنم.» (داستان فلسفه)
ان شاء الله ادامه دارد

سید احمد الحسن (علیه السلام):

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آن پیامبر شجاع که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراسی نداشت، به فرمان خداوند شروع به انذار منحرفین از نزدیکان خویش پرداخت.
(گوساله، جلد ۱، مبحث محمد دعوت کننده به سوی خدا در مکه)



هجرت به سوی خدا

إِلَّا بِكَ.» (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۲؛ مجمع الزوائد هيثمی، ج ۶ ص ۳۵)
«خداوند! تنها به تو شکایت می کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره اندیشی ام و ناتوانی ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که وامی گذاری، درحالی که تویی پروردگار من؟ به فردی دور که بر من روی در هم کشد؟ یا به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم؛ لیکن نعمت عافیت تو بر من وسیع تر است. خدایا! به روشنی رویت که تاریکی ها را زوده و کار دنیا و آخرت را به سامان رسانیده است، پناه می برم که مبدا غضبت را بر من فرود آوری یا خشمت را بر من رها سازی. عتاب و سرزنش من تنها از آن توست تا تو خشنود و راضی شوی، و هیچ تبدیل و تغییر و هیچ قوتی نیست مگر به وسیله تو...»

پس از این خداوند گروهی از اوس و خزرج را برای رسول خدا ﷺ مقدر فرمود، تا آن حضرت را به یثرب ببرند؛ به شهری که برای انتظار او بنا شده بود؛ شهر یهودیانی که چشم انتظار ظهور و قیامش بودند.

مسلمانان پس از مرحله رنج و سختی طولانی که در مکه بر آن ها گذشت، به مدینه مهاجرت کردند و پیامبر ﷺ نیز در پی ایشان رهسپار شد، در حالی که تصویری دردناک و تأسفبار از اهل مکه را با خود به همراه داشت؛ از قوم خودش، کسانی که او و ایمان آورندگان به او را تکذیب و آزار و اذیت کردند و در پایان، وی را نگران و ترسان اخراجش کردند و او به سوی مدینه گریخت.

هجرت محمد که گاهی به خلاصه، هجرت نیز خوانده می شود، واقعه مهاجرت حضرت محمد پیامبر اسلام و همراهانش از شهر مکه به یثرب است که در سال ۶۲۲ میلادی ۱/ قمری صورت گرفت. این واقعه منجر به ایجاد اولین حکومت اسلامی در شهر یثرب شد. هنگامی که قریش و اهل مکه بر آزار و اذیت رسول خدا ﷺ پافشاری کردند، آن حضرت ناگزیر به هجرت شد. در ابتدا به سوی طائف، قبیله ثقیف، هجرت کرد و امید داشت گروهی از ایشان به او ایمان بیاورند و یاری اش کنند؛ اما آن ها نه تنها یاری اش نکردند و دعوتش را نپذیرفتند، بلکه حضرت را آزار و اذیت نیز کردند. آن حضرت به گوشه ای نشست و به حال قومش افسوس خورد؛ قومی که آن ها را به آنچه زندگی می بخشیدشان دعوت می کرد، در حالی که آن ها هلاکت و نابودی او را خواستار بودند. سر به آسمان برداشت و این جملات مملو از درد را بر زبان راند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.
أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ وَ أَنْتَ رَبِّي، إِلَيَّ مَنْ تَكَلَّمَنِي؟! إِلَيَّ بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي؟! أَوْ إِلَى عَدُوٍّ مَلَكَتْهُ أَمْرِي؟! إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَالِي؛ وَلَكِنْ عَافَيْتَكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ وَ صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، مِنْ أَنْ يَنْزِلَ بِي غَضَبُكَ، أَوْ يَجْلَلَ عَلَيَّ سَخَطُكَ! لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى وَلَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ

سید احمد الحسن ﷺ:

حقیقتی که باید به آن توجه کنیم این است که این یهودیانی که در انتظار حضرت محمد ﷺ شکست خوردند، فرزندان همان کسانی هستند که در راه خدا مهاجرت کردند و شهر یثرب را به انتظار پیامبر خاتم ﷺ بنیان نهادند.

(گوساله، جلد ۱، مبحث هجرت به سوی خدا)

انتظار

طبیعتاً انتظار می‌رفت یهودیان، به هنگام قدم نهادن پیامبر به شهری که برای استقبال از او تأسیس شده بود، به ایشان خیرمقدم گویند؛ همچنین آن‌ها می‌بایست نخستین گروندگان و یاری‌کنندگان آن حضرت می‌بودند؛ اما آن‌ها وی را یاری نکردند؛ بلکه عالمان آن‌ها او را تکذیب کرده و سعی داشتند مردم را منحرف کنند و درصدد برآمدن تا مردم را به کفر به او و نبوتش وادارند. آن‌ها نه تنها از علمی که نزدشان بود بهره‌ای نبردند، بلکه آن را وسیله‌ای برای تکبر و برتری جویی‌شان بر پیامبر ﷺ قرار دادند.

(سید احمد الحسن رحمته‌الله، کتاب گوساله، صفحه ۱۰۱)

که همان ارتقای روح از جسد است. پیامبر خدا (ع) فرمود: "هرکس بخواهد به مرده‌ای که بر زمین راه می‌روند بنگرد، به علی بن ابی‌طالب علیه السلام نگاه کند." حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: "من فقط همسایه‌ای بودم، که چند روزی بدنم در کنار شما زیست." (نهج البلاغه، خطبه ۸۷) یعنی روح او به ملاً اعلیٰ تعلق داشت. آری کسی که با این مرگ پسندیده می‌میرد، زنده است حتی اگر جسمش مرده باشد:

(ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ) (آنگاه مرگ او را دریابد): یعنی روح او به سوی خدا مهاجرت کند و بدنش را ترک نماید؛ روح او در زمین پهنار خدا مهاجرت نماید و در راه خدا هجرت کند یا می‌توان گفت: با ولی خدا به سوی خدا مهاجرت کرده است.

(فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) (مزدش بر عهده خداوند است): چرا که او به سوی خدا هجرت کرده؛ پس پاداشش با کسی است که به سویش مهاجرت کرده است. (متشابهات، پرسش ۱۴۹)

گشایش و عطایی عظیم می‌یابد، و خداوند به او همچون پیامبران علیهم السلام و فرستادگان عطا می‌فرماید؛ همانند مالک اشتر که صدها کیلومتر دورتر از علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود، ولی شبانگاه می‌نشست و گریه می‌کرد. یارانش از او علت را می‌پرسیدند و او می‌گفت: می‌گیریم، زیرا مناجات علی علیه السلام را می‌شنوم. آری، برای مالک درب ملکوت آسمان‌ها گشوده شد؛ همان طور که برای انبیا و مرسلین گشوده شده بود.

(وَمَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ) (و هرکس از خانه خویش بیرون آید): خانه‌اش یعنی جسمش؛ یعنی کسی که از جسم خویش خارج شود. مرگ بر دو نوع است:

۱- نوع ناپسند و مذموم مرگ؛ مرگی است که در آن، با پیروی از هوا و هوس، پرستش من، عشق به دنیا، دوستی با دشمن خدا و دشمنی با ولی خدا و به خود بستن مقام او همان گونه که علمای بی‌عمل چنین می‌کنند بدن را تابوت روح می‌کند.

۲- نوع ممدوح و پسندیده مرگ؛

این خلاصه‌ای بود از آنچه در ماجرای هجرت پیامبر و اصحابشان گذشت؛ اما در کنار معنای ظاهری هجرت می‌توان معنای دیگری را هم برای آن برشمرد که از هجرت ظاهری اهمیت بیشتری دارد؛

سید احمد الحسن رحمته‌الله در خصوص معنی واقعی هجرت می‌فرماید: **«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعاً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» (نساء، ۱۰۰)**

(آن کس که در راه خدا مهاجرت کند، روی زمین برخورداری‌های بسیار و گشایش‌ها خواهد یافت و هرکس از خانه خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده خداوند است، و خداوند آمرزنده و مهربان است).

(وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (آن کس که در راه خدا مهاجرت کند): ولی خدا همان راه خداست؛ کسی که با او به سوی خدا مهاجرت کند،

سید احمد الحسن رحمته‌الله:

هنگامی که قریش و اهل مکه بر آزار و اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله پافشاری کردند، آن حضرت ناگزیر به هجرت شد.

(گوساله، جلد ۱، مبحث هجرت به سوی خدا)



دانستیم که معنای واقعی هجرت، هجرت همراه با ولی و حجت خداوند است که در گروی ارتقای روحی است.

حال می توان گفت کسانی پیامبر ﷺ را یاری دادند که مهاجر واقعی بودند و با جسد و روحشان همراه پیامبر خدا ﷺ، و برای رضای خداوند و یاری دین مبین اسلام مهاجرت کردند.

قطعاً امام علی علیه السلام برترین و آشکارترین مثال از مهاجر واقعی است، که با ارتقای روح، همراه حجت زمانه خود هجرت کرد.

آیه زیر، گویای گوشه ای از این هجرت است:
(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) (و از میان مردم کسی هست (امیر مؤمنان علی علیه السلام) که جاننش را برای طلب خشنودی خدا معامله می کند؛ و خدا نسبت به بندگانش مهربان است).

بیشتر مفسران نشان نزول آیه بالا را درباره امام علی علیه السلام ذکر کرده اند که جان خود را برای خدا و به همراه ولی خدا معامله کرد، روزی که رسول خدا ﷺ به امام علی علیه السلام فرمودند: «مشرکان می خواهند امشب مرا به قتل برسانند. آیا تو در بستر من می خوابی تا من به غار ثور بروم؟» امام علی علیه السلام گفت: «در این صورت شما سالم می مانید؟» پیامبر ﷺ فرمود: «آری.» علی علیه السلام تبسمی کرد و سجده شکر به جای آورد. وقتی که سر از سجده برداشت عرض کرد: «آنچه را که مأمور شده ای انجام ده که چشم، گوش و قلبم فدای تو باد...»

سپس پیامبر ﷺ، علی علیه السلام را در آغوش گرفت و هر دو گریه کردند و از هم جدا شدند. علی علیه السلام در بستر پیامبر ﷺ خوابیده بود. جبرئیل در بالای سر او و میکائیل پایین پای او آمدند و جبرئیل گفت: «خوشا به حال کسانی چون تو ای فرزند ابوطالب! که خدا در برابر فرشتگان به تو مباحثات می کند.» (امالی، شیخ طوسی، ص ۴۶۶؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۰؛ امالی شیخ صدوق، ص ۴۶۹؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۵، ص ۱۷۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳)

از خداوند می خواهیم توفیق هجرت حقیقی با ولی خود، امام احمد الحسن علیه السلام را به ما عطا فرماید.

سید احمد الحسن علیه السلام:

[محمد ﷺ] در ابتدا به سوی طائف، قبیله ثقیف که امید داشت گروهی از ایشان به او ایمان می آورند و یاری اش می کنند، هجرت کرد؛ اما آن ها نه تنها یاری اش نکردند و دعوتش را نپذیرفتند بلکه حضرت را آزار و اذیت نیز کردند.
(گوساله، جلد ۱، مبحث هجرت به سوی خدا)

منشأ تمدن سومری

فرهنگی و اخلاقی از سومریان بهتر بوده‌اند؛ این سیاه‌سراں منطبق با مهاجران هوموساپینس هستند که از آفریقا به خلیج فارس فعلی -که منطقه‌ای خشک و حاصلخیز بوده- پا گذاشتند و تا زمان طوفان در آن ساکن شدند.

پس از وقوع طوفان، عده‌ای که باقی ماندند به بین‌النهرین مهاجرت کردند و نخستین روستاهای سومری اکدی را بنیان نهادند که اساس تمدن سومری به شمار می‌رود. (۴)

این قوم علاوه بر اینکه دارای کهن‌ترین فرهنگ و تمدن ثبت‌شده بشری است، قدیمی‌ترین دین ضابطه‌مند را نیز داراست. دینی که ادیان بعدی از جمله یهودیت، مسیحیت و اسلام، صرفاً ناقل آن و ارزش‌های آن بوده‌اند. تنها تفسیر منطقی برای بیان علت جهش تمدن سومری، ورود دین به معادله آن‌هاست.

دینی که پس از دمیده‌شدن نفس در آدم علیه السلام و بنی‌آدم، از آسمان نازل شد و انسان را از تعاملات خودخواهانه به ارزش‌های والای اخلاقی مثل ایثار سوق داد. دینی که ابراهیم علیه السلام، پیامبر سومری، آن را از نوح علیه السلام، و نوح علیه السلام آن را از آدم علیه السلام به ارث برد؛ و برای آدم علیه السلام از آسمان نازل شد.

«بنابر عقیده بابلی‌ها (وارثان سومریان)، دستیابی انسان‌ها به آنچه بشر و حیوان را از یکدیگر تمییز می‌دهد، از قبیل شخم‌زدن مزارع و شهرسازی -نه از راه جست‌وجو و کندوکاو و نه از راه تجربه‌اندوزی و تلاش‌های گوناگون و نه با کار گروهی صورت گرفته؛ بلکه دانش به‌صورت ناگهانی و یک‌جا از سوی خدایان به‌سوی آنان نازل شده است.» (۵)

منابع:

۱. توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن علیه السلام، ص ۳۰۸.
۲. همان، ص ۳۰۹.
۳. همان، ص ۲۹۹.
۴. توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن علیه السلام، فصل سوم.
۵. شارل ویرولو، اسطوره‌های بابل و کنعان.

منشأ تمدن سومری کجاست؟

آیا تمدن سومری، حاصل تکامل طبیعی و اجتماعی جوامع انسانی است، یا خاستگاهی دیگر دارد؟

تمدن سومری، نخستین تمدن بشری است که آثارش به جای مانده است. سومریان با هدف تحقق عدالت اجتماعی، قوانینی را برای ضابطه‌مند ساختن شیوه تعامل بین افراد وضع کردند. (۱) آن‌ها رفتارهای اجتماعی سازمان‌یافته از جمله برپایی دولت و حکومت، سازمان‌دهی کشاورزی، سازمان‌دهی طب، تعیین دارونامه و ... داشتند. (۲) همچنین دستاوردهای علمی و صنعتی بسیاری داشتند، دین‌دار بودند، به ماوراءالطبیعه اهتمام می‌ورزیدند و ادبیات را در والاترین سطح برای ما به یادگار گذاشته‌اند. همه این‌ها نشان از جهشی فرهنگی در سیر تکامل بشر دارد که تا پیش از آن موجود نبوده یا حداقل به‌صورت مدوّن و سازمان‌یافته امکان بروز پیدا نکرده است.

زبان سومری با دیگر زبان‌های سامی که در بین‌النهرین وجود داشته، متفاوت است، که این موضوع سبب بروز مشکلاتی در تعیین اصل و منشأ سومریان بوده است؛ بر همین مبنا، بسیاری از پژوهشگران خاستگاه سومریان را به جاهای دوردستی همچون هند، شرق آسیا و حتی اروپا نسبت می‌دادند؛ تا اینکه برخی دانشمندانی از جمله ژوزف هالوی و نائل حنون دریافتند زبان‌های اکدی و بابلی مشتق از زبان سومری است، و سومریان در واقع از جایی نیامده و از ابتدا در منطقه بین‌النهرین بوده‌اند. (۳) اما پرسش‌هایی باقی می‌ماند؛

اینکه سومریان از کجا به بین‌النهرین آمده و ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی خود را از چه کسانی به ارث برده‌اند؟

با توجه به اینکه تمدن سومری به یک‌باره و ناگهانی ظهور یافته، برای یافتن منشأ تمدنشان چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه به آثار خودشان رجوع کنیم. آن‌ها خود را میراث‌دار پدران‌شان دانسته‌اند که سیاه‌سر بوده و از جهت

سید احمد الحسن علیه السلام:

مسلمانان پس از مرحله رنج و سختی طولانی که در مکه بر آن‌ها گذشت، به مدینه مهاجرت کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در پی ایشان رهسپار شد، در حالی که تصویری دردناک و تأسفبار از اهل مکه را با خود به همراه داشت.

(گوساله، جلد ۱، مبحث هجرت به سوی خدا)



پاسخ دکتر توفیق مغربی به شبهه گوساله

شبهه:

روایت، چنین آمده است: «وجعل النبی علی مع ولده لانه ربه و نشأه» (ترجمه: در این روایت، رسول خدا ﷺ، علی ﷺ را به همراه فرزندان خود دانسته است؛ زیرا او، خود تربیت و پرورش علی را برعهده داشت) اما این عبارت در چاپ های کنونی کتاب گوساله وجود ندارد و از آن حذف شده است. به دنبال آن، برخی از مخالفین شبهه‌ای را مطرح کرده و می‌گویند:

اینکه به خاطر پرورش علی به دست پیامبر، او نیز در شمار فرزندان او آمده باشد، در رابطه با سایر روایاتی که به سیزده امام اشاره دارند نیز می‌تواند بیان شود؛ و به همین دلیل این عبارت از چاپ های کنونی این کتاب حذف شده؛ زیرا به منزله تعارض در سخنان احمدالحسن است که از سویی در روایت محل بحث، امیرالمؤمنین را هم به منزله فرزند رسول خدا به شمار آورده و از سویی دیگر، به روایاتی استناد می‌کند که به دوازده امام از نسل پیامبر و علی و فاطمه اشاره کرده، تا بگوید که در برخی روایات، کنار دوازده امام به نفر سیزدهمی هم اشاره شده است.

امام احمدالحسن ﷺ، در کتاب «العجل: گوساله»، و در ذیل عنوان: «بعد وفاة النبی: پس از وفات پیامبر»، نصوص و روایاتی بر امامت دوازده امام برمی‌شمارند؛ یکی از این روایات، روایت زیر است:

امام صادق ﷺ از پدرانش از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما، مثل امت من مثل باران است که دانسته نمی‌شود اولش خیر است یا پایان آن. مثل امت من مثل باغی است که گروهی از آن می‌خورند و بهره‌مند می‌شوند و چه بسا گروهی دیگر بیایند و آن را عریض‌تر، طویل‌تر با شاخه‌هایی بلندتر و میوه‌ها و ثمراتی نیکوتر بیابند و چگونه امتی هلاک شود، در حالی که من در اولش باشم و دوازده تن از فرزندانم از سعیدان و خردمندان باشند و مسیح پسر مریم آخرشان باشد؛ ولی در این میان مردم در نتیجه هرج و مرج هلاک می‌شوند؛ کسانی که از من نیستند و من نیز از آنها نیستم.» به چاپ های کنونی: کتاب گوساله، ج ۱، ص ۱۲۳ به نقل از: خصال، ص ۴۷۶.

در چاپ های ابتدایی کتاب گوساله، پس از نقل این

سید احمدالحسن ﷺ:

پس از این مدت خداوند گروهی از اوس و خزرج را برای رسول خدا ﷺ مقدر فرمود، تا آن حضرت را به یثرب ببرند؛ به شهری که برای انتظار او بنا شده بود؛ شهر یهودیانی که چشم‌انتظار ظهور و قیامش بودند.

(گوساله، جلد ۱، مبحث هجرت به سوی خدا)



پاسخ از دکتر توفیق مغربی:

مقدمه:

مایه تعجب است شخصی که مدعی است در خصوص حق بحث می کند، ده ها کتاب و اثر منتشر شده و جدید از امام احمد الحسن (علیه السلام) را که در آن ها درستی دعوت مبارک یمانی تبیین شده، رها کرده و به کتاب العجل (گوساله) مراجعه می کند؛ کتابی که امام احمد الحسن (علیه السلام) آن را در زمانی تألیف نموده که هنوز دعوتش را به عنوان وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) علنی نکرده بود. برای کسی که خواهان مناظره و گفت و گو و مناقشه در این دعوت است، سزاوارتر آن است کتاب وصیت یا کتاب عقاید و توحید و سایر کتب امام را بررسی کند؛ نه اینکه به کتاب العجل مراجعه کند که هدف از تألیف آن صرفاً بیدارسازی و متوجه ساختن امت و آماده سازی آن برای استقبال از امام مهدی (علیه السلام) و نیز هشدار نسبت به فتنه سامری و گوساله بوده است.

اما پاسخ به شبهه فوق:

۱. این روایت در ضمن استدلال بر خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندان او آورده شده است؛ بنابراین امام احمد الحسن (علیه السلام) این روایت را برای دلالت بر خلافت علی (علیه السلام) و فرزندان او برگزیده و احتجاج، تنها به آن چیزی صورت می گیرد که طرف مقابل بدان ملتزم و پایبند است و در هنگام تألیف کتاب العجل، نه علما و طلاب حوزه (کسانی که این کتاب اساساً خطاب به آن ها نوشته شده) و نه عموم شیعیان، به جز امامت علی و یازده فرزندش چیز دیگری را نمی دانسته و بدان التزام نداشتند؛ به همین دلیل، این روایت دلالت روشنی بر مطلوب دارد؛ یعنی به روشنی بر امیرالمؤمنین و یازده فرزندش دلالت دارد؛ و بلکه اگر جز این بود جای اشکال وجود داشت.

۲. به طور کلی، آوردن این توضیح در یک چاپ و نیاوردنش در چاپ بعدی مشکلی ندارد؛ به علاوه، پس از بیان عقیده مهدیین (علیهم السلام)، دیگر نیازی به این توضیح نیست؛ زیرا پس از بیان وجود حجت هایی پس از ائمه دوازده گانه (علیهم السلام)، نسبت به این قسمت از روایت: (و دوازده نفر از فرزندانم) اشکالی وارد نخواهد بود.

بنابراین، در چاپ های کنونی و پس از آنکه عقیده مهدیین بیان شده، این روایت بر مطلوب ما یعنی خلافت فرزندان علی (علیه السلام) دلالت دارد؛ پس این روایت به دو شکل معنا می شود و این به استدلال ما به این روایت، آسیبی نمی رساند؛ همچنین باید توجه داشت امام (علیه السلام)

در هیچ جا با این روایت بر مهدیین (علیهم السلام) استدلال نکرده است.

۳. اما اگر کسی بگوید که تفسیر امام احمد الحسن از این روایت و حمل این روایت بر امیرالمؤمنین و یازده فرزندش، در سایر روایاتی که از دوازده امام از نسل علی و فاطمه سخن می گویند نیز جاری است، در پاسخ او باید گفت:

اولاً: ما نمی گوییم هر روایتی که در آن عبارت (دوازده نفر از فرزندانم) آمده باشد، بر مهدی اول دلالت دارد؛ بلکه می گوییم روایات مهدیین و حجت های پس از دوازده امام، متواتر و یقینی و صریح و قطعی الدلالة است؛ مثل روایت وصیت و روایات دوازده یا یازده مهدی پس از قائم و از نسل حسین (علیه السلام)، و روایات ولیعهدان امام مهدی و امامان پس از او.

تعداد روایات مهدیین بسیار زیاد است که شیخ ناظم العقیلی، برخی از آن ها را در کتاب (چهل حدیث درباره مهدیین و فرزندان قائم) و نیز کتاب (تواتر روایات در استمرار امامت پس از صاحب الزمان) گردآوری نموده است.

ثانیاً: بسیاری از روایاتی که به دوازده امام از نسل رسول خدا ص و نسل علی ع اشاره دارند، دلالت روشنی بر این مطلب دارند و برخلاف روایت محل بحث، غیرقابل تأویل هستند؛ زیرا به صراحت از حجت هایی از نسل علی و فاطمه سخن گفته و علی را از آن ها جدا کرده است؛ نمونه هایی از این روایت را در ادامه نقل می کنیم:

سید احمد الحسن (علیه السلام):

آنچه انتظار می رفت این بود که یهودیان، اولین استقبال کنندگان از وی (محمد) و خیرمقدم گویندگان قدوم مبارکش به شهرشان باشند که برای استقبال از او تأسیس کرده بودند. (گوساله، جلد ۱، مبحث هجرت به سوی خدا)



۱. رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی، بند و قفل زمین هستیم [یعنی میخ ها و کوه های زمین]. به سبب ما خدا زمین را میخ کوب نموده تا اهلش را فرو نبرد. چون دوازده نفر از فرزندانم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴)

این روایت، گویا و واضح است: «من و دوازده نفر از نسل من و تو ای علی.»

۲. امام باقر ﷺ فرمود:

«دوازده امام از آل محمد تمامی آن ها کسانی هستند که فرشتگان با آن ها حدیث کنند، و از فرزندان رسول خدا ﷺ و علی ﷺ هستند، و رسول خدا و علی آن دو پدران هستند.»

این روایت هم روشن است.

۳. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود:

«برای این امت اسلامی دوازده امام هدایت از نسل پیغمبرشان هست که آن ها از من هستند.» (غیبه طوسی، ص ۱۵۴)

این روایت نیز

به روشنی از دوازده

امامی سخن می گوید که

از نسل پیامبر بوده و آن ها از

علی ﷺ هستند که خودش این

روایت را بیان می کند.

۴. جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

«بر حضرت فاطمه ﷺ داخل شدم، در حالی که لوحی در دست آن حضرت بود که در آن، نام اوصیای پیامبر ﷺ که از فرزندان حضرت فاطمه ﷺ بودند نوشته شده بود؛ پس من آن ها را شمردم دیدم که دوازده نفرند که آخرینشان قائم ﷺ بود؛ سه تن از ایشان محمد و سه تن دیگر نامشان علی بود.» (کافی، ج ۱، ص ۵۳۲)

۵. پیغمبر ﷺ به حضرت علی فرمود:

«ای علی، من می خواهم دخترم فاطمه را که بانوی زنان جهانیان است و پس از تو از همه نزد من محبوب تر است همسر تو سازم و از شما دو سرور جوانان بهشتی و شهیدان به خون آغشته به دنیا می آیند که پس از من به آنان ستم خواهد شد و نجیبان تابان که خداوند به وسیله آنان تاریکی ها را از میان بردارد و حق را با آنان زنده سازد و باطل را با آنان بمیراند. شماره آنان شماره ماه های سال است و عیسی بن مریم در پشت سر آخرینشان به نماز خواهد ایستاد.» (غیبه النعمانی، ص ۵۸)

این روایت نیز

به روشنی بر دوازده نفر

از فرزندان امیرالمؤمنین

دلالت دارد که خود علی جزو

آنان نیست: «از شما دو نفر به

دنیا می آیند ... تعدادشان تعداد

ماه های سال است.»

حال باید گفت این روایات و روایاتی مانند این ها که همین معنا را دارند، پس از روشن شدن عقیده مهدیین و حجت های پس از دوازده امام، به روشنی در کنار هم جمع می شوند؛ علاوه بر آن، حتی احتمال هم ندارد بتوانیم این روایات را با تفسیری که در کتاب «العجل» و برای آن روایت آمده، تفسیر و توجیه کنیم؛ زیرا همان طور که گفتیم، این روایات، به صراحت علی را از آن دوازده امام جدا می کند.

دکتر توفیق مغربی، با اندکی تصرف و تلخیص

سید احمد الحسن ﷺ:

اولین گروهی که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند هیئتی از مسیحیان حبشه بودند.

(گوساله، جلد ۱، مبحث هجرت به سوی خدا)



مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن علیه السلام ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود، سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان! فرستاده ایلایا آمده است.

ای مسیحیان تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای عزیزان اهل سنت! آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین! خلیفه خدا با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.